

عنوان بصرى: مجلس شصت و هشتم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

«قال امامنا الصادق عليه السّلام: حقيقة العبودية ان لا يرى العبد لنفسه فيها خولة الله ملكاً، لأنّ العبيد لا يكونون لهم ملك، يرون المال مال الله، يضعونه حيث امرهم الله به؛ ولا يدبر العبد لنفسه تدبيراً؛ بنده برای خود تدبیری نباید بیندیشد.»

در جلسات گذشته راجع به کیفیت ترتیب امور براساس مسلک شرع و مسلک عرفان حقیقی - که همان شرع است و شرع همان عرفان است و این دو از هم جدا نشدنی و لاینفک هستند - مطالبی عرض شد: اشتغال و اموری که انسان در این دنیا باید متکفل آنها باشد به دو قسمت تقسیم می شود: قسمت کاری یا به عبارت دیگر نحوه ارتباطات انسان با افراد در خارج از منزل، و قسمت دیگر مرتبه مسائل شخصی؛ مسائلی که در منزل یا آنچه که در خارج از منزل و بیرون، به خود انسان به عنوان مسائل شخصی مربوط می شود.

راجع به مسائل خارجی، کیفیت اشتغال و کیفیت عمل عرض شد که باید به نحوی باشد که موجب گرفتگی ذهن و استیجاب همه امور انسان را نکند - البته راجع به این قضیه کمی صحبت شد - بیشتر در مسائل خارجی راجع به تعهدات و مسائل مشروطه فیما بین انسان و بین سایر افراد صحبت شد که علی رغم آنچه که مصطلح و معروف است که شروط و تعهداتی الزام آور است که در ضمن عقد لازم باشد مانند: بیع و ازدواج. ولی بنابر مبنای دقیق تر و متقن تر و علی الخصوص مبنای عرفان فقهی یا فقه عرفانی، مسئله تعهد و التزام صرفاً در مسائل و در ضمن شروط

لازمه نمی‌گنجد. هر تعهدی را که شخصی به شخص دیگر داشته باشد و هر شرطی را که شخصی با شخص دیگری قرار بدهد ولو آن تعهد، تعهد ابتدایی باشد، در ضمن عقد نباشد، در ضمن یک معامله‌ای نباشد: [به‌طور مثال] امشب من منزل شما می‌آیم، فردا من برای شما این کار را انجام می‌دهم، این مسئله بر عهده من، انجام این امور بر عهده من، در تمام این موارد شرعاً واجب است که انسان به تعهد خود عمل کند. حالا اگر یک وقتی یک مانع شرعی پیش آمد آن مطلب دیگری است. ولی شروط ابتدایی یا غیرابتدایی هیچ‌کدام، تفاوتی از نقطه نظر الزام و تعهد شرعی ندارند. بر این اساس یکی از مسائلی را که به نظر دیدم نسبت به آن مسئله یک‌قدری صحبت کنم، تعهدات الهی نسبت به مسائل حقوقی است. در جلسه قبل عرض شد امام مجتبی علیه‌السلام می‌فرمایند:

وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا؛^۱

برای دنیای خود آن‌چنان باش که گویی همیشه می‌خواهی زندگی کنی. غم از دست دادن چیزی را که به دنبالش هستی نداری. کسی که می‌خواهد برای همیشه در دنیا زندگی کند دیگر غصه‌ای دارد امروز چیزی را از دست بدهد؟ می‌گوید امروز از دست دادم هفته دیگر به دست می‌آورم. حالا تعیشُ أبداً را هم اصلاً نمی‌گوییم. فرض کنید که می‌گوییم مانند عمر حضرت خضر علیه‌السلام. حضرت خضر علیه‌السلام از زمانی که به دنیا آمدند تا الآن زنده هستند و تا زمان ظهور حضرت هم هستند و ظهور حضرت را هم درک می‌کنند. از میان پیامبران سه پیغمبر است که اینها زنده هستند: - حضرت خضر علیه‌السلام که مسلم است.

^۱ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

- حضرت الیاس علیه السلام که طبق بعضی از اخبار ایشان هم حیات دارند و زنده هستند.

- و سومی حضرت عیسی علیه السلام ایشان هم حیات دارند، منتها نحوه حیات حضرت عیسی با حیات حضرت خضر و الیاس علیهم السلام متفاوت است. حضرت عیسی حیاتی مابین حیات مادی و حیات مثالی و ملکوتی دارند. ولی حضرت خضر و حضرت الیاس حیاتشان حیات ظاهری مانند ما که چطور در همین جا روی کره زمین زندگی می‌کنیم آنها هم همین‌طور هستند. ولی تمام اینها در زمان ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه می‌آیند و با آن حضرت هستند و آن حضرت را کمک می‌کنند.

حالا فرض کنید یکی حیات و زندگانی حضرت خضر را دارد. بله! دوهزارسال زنده است، حالا نمی‌گوییم تعیش ابداً برای ابد هست. نه، یک کسی دوهزار سال می‌داند خدا به او امضا داده شما در این دنیا زندگی می‌کنید حالا این دیگر غصّه‌ای دارد؟ امروز این معامله را ما انجام ندادیم، خوب ندادیم یک ماه دیگر انجام می‌دهیم، سرجایش است. این قدر زندگی می‌کنیم که این خانه هم از بین برود، چه برسد به اینکه افرادی که الآن صاحب این خانه هستند اینها یکی پس از دیگری بمیرند و عمرشان را به ورثه بدهند. ما هستیم سر جایمان، ما هستیم. دیگر انسان غصّه‌ای ندارد، غمی ندارد. چیزی را از دست نمی‌دهد، خیالش نسبت به مسائل و منویاتش جمع است. هیچ وقت مسئله‌ای را به دل راه نمی‌دهد، اندیشه‌ای را در خاطر نمی‌گذارند، تشویشی را به دل راه نمی‌دهد که الآن این مطلب انجام خواهد شد یا انجام نخواهد شد. حضرت می‌فرماید: نسبت به امور دنیا و تعلقات دنیوی خودت این چنین باش. این مسئله ما را به آن کلام امام صادق علیه السلام نزدیک می‌کند که

ان لا يدبر العبد لنفسه تدبيراً

چه معنایی را می خواهد بدهد. بنده برای خود تدبیری نباید داشته باشد. اما نسبت به امور آخرت، امور آخرت یعنی نسبت به تعهدات شرعی، چه تعهداتی که با افراد داریم و یا تعهداتی که با خدا داریم، هر دوی اینها داخل در مسائل آخرت است. راجع به مسائل آخرت

كانك تموت غدا

؛ همین فردا می خواهی بمیری. ببینید مسئله دارد چه اهمیتی پیدا می کند. تعهدی که نسبت به افراد داریم. ما نسبت به خودمان تمام تعهدات را انجام می دهیم ولی نسبت به تعهدات افراد انگار نه انگار هیچ چیزی وجود ندارد. نسبت به تعهدات مالی اصلاً کأنّ یک همچین مسئله ای بین ما و بین افراد دیگر انجام نگرفته است. راجع به تعهدات اخلاقی کاری که باید برای شخص انجام بدهیم، مسئله ای را که باید برای فردی در نظر بگیریم، شرطی که انجام شده، مطلبی که ردوبدل شده اصلاً در ذهن نمی آوریم و نسبت به او هیچ گونه اقدامی نمی کنیم. درحالی که امام مجتبی علیه السلام می فرمایند: باید نسبت به امور آخرت شب را سر به مُتکا نگذاری و مسئله را به فردا بیندازی، شب را سر به مُتکا نگذاری و با این خیال... اگر حتی نمی توانی در آن موقع، باید در موقع خواب تشویش و اضطراب خواب را از تو برُباید.

الآن قضیه ای به ذهنم آمد گفتم خدمت رفقا عرض کنم تا اینکه نسبت به مسائل اخلاقی و ارتباطات، مطالب یک قدری بیشتر مورد توجه قرار بگیرد. یک شب در زمان های سابق - من تقریباً سنم حدود چهارده، پانزده سال بود - در مسجد قائم بعد از جلسه تفسیر مرحوم آقا - که ظاهراً تفسیر راتبی داشتند - من کناری نشسته بودم با یکی از همین دوستان صحبت می کردم. دیدم یک قدری ناراحت است. گفتم: فلانی چرا گرفته ای؟ جواب ما را نمی دهی؟ گفتم: وَاَلَا فردا اوّل وقت یک بدهی

دارم و برای این مسئله و قضیه چیزی هم هنوز به دست نیامده است. گفتم: بدهی‌ات چقدر است؟ آن زمان یادم است حدود سیصد و خرده‌ای تومان - این قضیه مال سی سال پیش است - ما هم که پول نداشتیم همین‌طوری فقط گوش دادیم. مرحوم آقا از من سؤال کردند که با فلانی چه صحبتی می‌کردی؟ درحالی‌که یک همچنین مسئله‌ای سابقه نداشت ما حرف می‌زدیم، اما نسبت به این خصوص قضیه ایشان فرمودند: با فلانی چه صحبتی می‌کردی؟ گفتم: آقا ایشان یک همچنین حرفی زد، ما از او سؤال کردیم که شما گرفته‌ای، ناراحتی، چه هستی؟ ایشان گفت: من یک همچنین مشکلی دارم فردا این قدر بدهی دارم. ایشان گفتند: زود بیا، بیا منزل من زود این مبلغ را بدهم و برو تا ایشان نرفته‌اند به ایشان بده.

من با مرحوم آقا آمدیم منزل - بین منزل و مسجد تقریباً حدود هفت دقیقه پیاده فاصله بود - ما زود مبلغ را از ایشان گرفتیم و آوردیم و به آن شخص بدهیم. آدم مسجد دیدم ایشان رفته و نیست. من به یکی از دوستان که در خیابان سعدی مغازه‌ای داشت مراجعه کردم و گفتم آقا این مبلغ را شما بگیر و برو به فلانی بده. فردا ایشان این بدهی را دارد که پردازد. به ایشان دادم و به منزل آمدم. مرحوم آقا فرمودند: چکار کردی؟ گفتم که رفتم مسجد دیدم نبود، به فلانی دادم گفتم که این را به ایشان بده. گفتند: به او گفتمی همین امشب بده به دست ایشان؟ گفتم: نه. گفتند: چرا نگفتی؟ چرا نگفتی تا اینکه این امشب سر را راحت به بالین بگذارد؟ التفات می‌کنید؟! چرا به او نگفتی که امشب این را پردازد و برود در منزل و سر راحت به بالین بگذارد، تا صبح در تشویش نباشد.

درحالی‌که مرحوم آقا تعهدی که نداشتند به کسی، بدهی به این شخص نداشتند، ولی این را برای که می‌گویند؟ این را برای ما می‌گویند. این عمل را برای ما انجام می‌دهند. این مسئله را برای ما انجام می‌دهند. انسان نسبت به تعهداتی که دارد:

اگر ما به یک شخصی می‌گوییم که آقا در فلان جا می‌آییم باید در فلان جا حضور پیدا کنیم. مسئله‌ای برای ما پیدا می‌شود و مشکلی پیدا می‌شود باید به او اطلاع بدهیم تا اینکه او را در انتظار نگذاریم. به یک وسیله باید خبر بدهیم نه اینکه بگوییم که آقا ما می‌آییم و بعد هم مسئله به‌طور کلی از آن حیطة عمل خارج بشود و به دست فراموشی سپرده بشود. اگر می‌گوییم در فلان وقت به شما فلان مطلب را اطلاع می‌دهیم باید در فلان وقت مسئله را اطلاع داد. اگر قرار است در یک وقت به شخصی تلفن بزنید و مسئله را بگویید، نگوئید حالا دو - سه ساعت دیگر مسئله انجام می‌شود. نه، آن شخص الآن در انتظار است و کارهایش را بر اساس قول شما تنظیم کرده و بعد طبعاً کار دیگر پیش می‌آید.

یک وقت عده‌ای از آقایان برای دیدن مرحوم آقا از یکی از شهرستان‌ها به مشهد آمده بودند. من خدمت مرحوم آقا حضور داشتم شخصی آمد و گفت که می‌خواهند این آقایان خدمت شما برسند و به دیدنتان بیایند. مرحوم آقا به ایشان گفتند: که در فلان ساعت من منزل هستم. بعد من دیدم ایشان رفتند لباسشان را پوشیدند عمامه سر گذاشتند و در همان اتاق و مکانی که قرار بود آقایان بیایند در همان جا نشستند و به انتظار اینکه اینها می‌آیند. نیم ساعت گذشت و نیامدند، سه ربع گذشت و نیامدند. یک ساعت تقریباً از قضیه گذشته بود. مرحوم آقا می‌خواستند حرم بروند، در این موقع آمدند و گفتند: من یک ساعت صبر کردم و اینها نیامدند و به حرم می‌روم. در منزل را باز کردند و آمدند بیرون. همین‌که در وسط کوچه رسیدند آن عده از آقایان آمدند که بعضی از آنها از شهرستان آمده بودند و در میان آنها پیرمرد، مسن و معمر هم بودند و از وجوه بلاد بودند. مرحوم آقا فرمودند: یک ساعت تأخیر داشتید من به حرم می‌روم. اینها توقع یک همچنین مسئله‌ای را نداشتند. حالا اینها خیال کردند آقا هم مثل اینها توی منزل بگیرند

بنشینند و چپق چاق کند و قلیان بکشند، پایشان را بیندازند روی آن پایشان، حالا آقا آمد
نیامد هر وقت یک دری زدند یک زنگی را زدند! آقا زندگی دارد، کار دارد، برنامه دارد. [آقا فرمودند]
من حرم می‌روم. اینها خیلی متعجب شدند. بعد گفتند: بسیار خب، یک ربع می‌توانم بمانم بفرمایید،
برگشتند. دیدند خیلی احترام گذاشتند و آلا ما از آقا توقع داشتیم بگذارند بروند دیگر. آمدند در آنجا و
سر یک ربع برخاستند. گفتند که حرم من دیر می‌شود و باید بروم. التفات می‌کنید؟ درحالی که هیچ
عذری هم برای آنها نبود چون اگر عذر داشتند می‌گفتند که آقا فلان قضیه پیش آمد نتوانستیم بیاییم.
یک شب به یک بنده خدایی قول دادیم - این را برای تفنّن می‌گویم - بنده خدا مریض بود
البته مریض نبود ولی نیمچه مریض بود! حالا یک زکامی گرفته بود، زکام که مرض نیست، آقایان این
مقدار را قبول دارند که زکام مرض نیست! ما می‌خواستیم به اتفاق یک کسی برای دیدن ایشان برویم.
وقتی که می‌خواستم حرکت کنم مرحوم آقا مرا صدا زدند و گفتند که شما به فلان جا برو و این کار را
انجام بده. من دیدم امر ایشان اهمّ از دیدن آن شخص است. به یک نفر اطلاع دادم گفتم به ایشان بگویید
که ممکن است ما دیر بیاییم. آن شخص نگفت. حالا مسئله‌ای نیست. حالا یک قدری هم دیرتر شد
اشکالی ندارد، مهم نیست.

ما رفتیم آن کار را انجام دادیم و بیاییم تقریباً یک سه ربعی از وقت گذشته بود. وقتی که رفتیم
دیدیم آن شخص آمد در: سلام علیکم. گفتیم سلام. گفت: آقا ما سه ربع معطل شما شدیم و نیامدید.
گفتیم: بله، حالا ما را راه می‌دهید یا برگردیم؟ گفت: نه حالا بفرمایید. گفتیم: بسیار خب. آمدیم
نشستیم. یک حمله‌ای کرد و حالا هر تکی یک پاتکی دارد! گفتم: اولاً جناب‌عالی از ما نپرسیدید که
برای چه نیامدید؟ بالاخره این را باید شما سؤال کنید. آیا تسامح بوده، تنبلی بوده،

مسامحه‌ای در کار بوده یا اینکه مسئله‌ای پیش آمده؟ پس یک، هیچ. این اولاً. ثانیاً ما به دنبال کاری رفته بودیم که به نظر شما، انجام آن کار طبق معتقدات خودتان از آمدن و زیارت شما مهم‌تر بوده است و جهش هم این است که ما دستور و امر پدرمان را انجام دادیم و شما هم قبول دارید که در جایی که امر تعارض کند بین آمدن و انجام امور عادی و اطاعت از پدر مخصوصاً یک همچنین پدری، تقدّم با آن مسئله است این دو. ثالثاً شما چقدر می‌خواستید برای ما وقت بگذارید ما بیاییم در اینجا؟ مثلاً گفت: یک ساعت. گفتم: ما حالا یک ساعت نمی‌گوییم، می‌گوییم نیم ساعت، ما نیم ساعت می‌بایست در اینجا بمانیم دیگر، - نیم ساعت دیر شد، سه ربع، دیر نشده اشتباه کردم - ما نیم ساعت می‌خواستیم بمانیم، آن نیم ساعت را شما به پای آمدن ما حساب کن. یک شربت خوردیم خداحافظ شما، آمدیم بیرون. مگر شما نمی‌خواستید نیم ساعت ما را ببینید چه می‌خواستی بگویی؟ همین‌طور تماشا کنیم دیگر. حالا فرض کن ما نیم ساعت آمدیم، از خواب شما دیر نشده از کار شما نیفتاده! ما می‌رویم. گفت: نه نه نمی‌شود بروید. گفتم: نه دیگر ما نیم ساعت می‌خواستیم بمانیم حالا نیم ساعت را در اینجا ماندیم و می‌رویم. برای تفنّن خدمت رفقا عرض کردم.

علی‌کل‌حال، رعایت تعهدات و رعایت مسائل متعهد فیما بین، شرعاً واجب است و افراد باید نسبت به این مسئله تعهد داشته باشند. این قضیه باید در همه مسائل به نحو جدی و بسیار مهم ادامه داشته باشد و همان‌طوری که در جلسات گذشته عرض کردم انجام این‌گونه امور و تعهد نسبت به این‌گونه مسائل، یک نوع چرخش و تغییر و تبدیل در نفس انسان به وجود می‌آورد که آن تغییر و تبدیل برای ثبات انسان در مسیر بسیار اهمیت دارد. افرادی که نسبت به مسائل متعهد فیما بین چندان توجهی ندارند، نسبت به مسائل سلوکی هم حرکتی ابدان نخواهند داشت.

افرادی که نسبت به شرایط فیما بین چندان التزامی را به خود نمی‌پذیرند نسبت به مسائل سلوکی هیچ نوع ترقی برای آنها نخواهد بود.

مسئله دیگر نسبت به تعهدات الهی است. انسان از نقطه نظر تکالیف شرعی نسبت به پروردگار تعهداتی دارد. هر شخص یک تعهدی دارد، هر فرد یک تعهدی دارد. کاسب نسبت به تعهدات الهی تعهدی دارد، پزشک نسبت به تعهدات یک تعهد خاص به خود دارد، تاجر تعهدات خاص به خودش را دارد که البته این نوع تعهدات مقداری بیان شده و مقداری بیان نشده. مقداری از این تعهدات، تعهدات شرعی و الزامی است. مقداری از این تعهدات، تعهدات اخلاقی است. یک طالب علوم دینی و یک عالم دین نسبت به تعهدات الهی تعهدات خاص به خودش را دارد و باید از عهده این تعهدات بیرون بیاید. تمام افراد از نقطه نظر تعهدات الهی، چه مادی و چه غیر مادی باید از عهده بر بیایند.

از جمله از تعهداتی که افراد و اشخاص نسبت به پروردگار دارند مسائل حقوقی آنهاست. راجع به این مسئله مناسب می‌بینم چند جمله‌ای عرض کنم؛ چون احساس می‌کنم این مسئله آن‌طور که باید و شاید موقعیت خودش را در میان ما مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت باز نیافته. نسبت به مسائل حقوقی که تقسیم می‌شود به مسائل الزامی مانند: خمس، زکات، کفارات، صدقات واجبه، انفاق‌های واجب به صورت نذر یا غیر نذر، تعهدات الهی، اینها مسائلی است که یک مسلمان باید نهایت دقت و اهتمام را به اداء این تعهدات داشته باشد. کسی که بر ذمه او حقوق الهی تعلق می‌گیرد شرعاً جایز نیست این حقوق را به تأخیر بیندازد و حرام است. تأخیر در پرداخت این حقوق موجب اثرات تکوینی در زندگی و ضیق نفس و کدورت و ضیق معیشت و مسائل تکوینی دیگر در نفوس و در عائله و خانواده و خلط شدن حلال و حرام خواهد شد.

مردم خیال می‌کنند که اگر یک حقّ شرعی بر اموال آنها تعلق بگیرد این یک حقی است در خارج از محیط زندگی. زندگی را به هر نحوی اداره کنند با کمال آسایش و آرامش و رفاه، هر مسافرتی که می‌خواهند بروند، به هر سفری که می‌خواهند بروند، هر چیزی را که می‌خواهند بخرند، هر نوع وسیله‌ای برای خود فراهم کنند، وسیله ایاب و ذهاب برای خود فراهم کنند، زندگی آنها به نحو مطلوبی باشد حالا در آینده یک مال باد آورده‌ای اگر آمد و دیگر همه چیز تأمین بود آنگاه بشود یا نشود این را انسان بپردازد! نخیر، مسئله این طور نیست. کسی که بر او حقوق الهی تعلق می‌گیرد باید در اداء آن حقوق حتی از نانی که به منزل می‌آورد اهتمامش بیشتر باشد. حتی از آن وسایلی را که به منزل می‌آورد اهتمام او باید بیشتر باشد. چرا؟ این حقوق چه زکات چه کفّارات، چه نذر و یا حقوق امام علیه‌السّلام، اینها اموالی است که مصارف خاصّ به خود را دارد و باید در آن مواردی که مورد نظر مجتهد است خرج شود. دخل و تصرف در آن مال بدون نظر مجتهد جامع الشرائط شرعاً حرام است.

دیده شده بعضی‌ها می‌آیند می‌گویند که آقا این اموال و حقوق است و ما می‌خواهیم در فلان مورد صرف بکنیم! شما بیخود می‌خواهید در فلان مورد صرف بشود! شما حقّ تصرف ندارید! شما می‌توانید از جیب مبارک خودتان آن مقداری که مورد نظر است در فلان مورد صرف کنید کسی جلوی شما را هم نگرفته خیلی هم کار پسندیده و خوبی کردید. چرا در کار امام علیه‌السّلام دخالت می‌کنید؟ چرا در اختیار او تضییق بوجود می‌آورید؟ او می‌خواهد این مال را به جوی بیندازد به شما چه مربوط است؟ او می‌خواهد این مال را به دریا بیندازد به شما چه ارتباطی دارد؟ او می‌خواهد در فلان مورد صرف کند، در فلان بیمارستان صرف کند. نخیر یک همچنین مسئله‌ای نیست.

بعضی‌ها آمده و سؤال می‌کردند: آقا در نزدیکی منزل ما حسینیه‌ای می‌خواهد درست بشود و به ما می‌گویند که برای این حسینیه مقداری کمک کنید آیا ما می‌توانیم از این مال پردازیم؟ بنده گفتم: نخیر، نمی‌توانید پردازید. گفتند: چه کار کنیم؟ گفتم: از جیب مبارک پردازید. چه اشکالی دارد؟ روغن چراغ ریخته را نذر امامزاده می‌کنند! حالا که این مال قرار است خارج بشود ما بیاییم این مال را صرف در حسینیه کنیم. ساختن حسینیه مستحب است پرداخت حقوق واجب است. می‌خواهی به امام حسین کمک کنی از جیب مبارک بده شما باید از امام حسین تشکر کنید که توفیق داده به این نعمت و ثواب برسید نه اینکه امام حسین از شما تشکر کند نخیر، یک همچنین حرف‌هایی هم نیست. یا می‌گویند آقا فلان قضیه‌ای اتفاق افتاده اجازه می‌دهید ما پردازیم؟ نخیر، اجازه نمی‌دهیم. دست من نیست اجازه بدهم یا ندهم. فلان شخص فلان کار را انجام داده ماشینش سرنگون شده، آیا پردازیم؟ رفیقت است دلت برایش می‌سوزد از جیب بده. چرا می‌خواهی از جیب...؟ این مسائلی را که عرض می‌کنم چون این مسائل به گوش شما نمی‌رسد من مجبورم بگویم و آلا گفتن این مسائل برای خود من هم مشکل است. درست شد؟ کسی که مال امام علیه‌السلام یا زکات و یا سایر حقوق الهی بر ذمه دارد نمی‌تواند برای مجتهد در مصرف و در موارد مصرف تکلیف تعیین کند. آقا این را در فلان مورد صرف کنید، آقا آن را در فلان مورد صرف کنید نخیر. حق ندارد.

یک قضیه‌ای الان به نظر آمد که در زمان گذشته بعضی از افراد و آقایان راجع به استفاده بعضی از مکان‌ها برای بعضی از دروس اشکال می‌کردند که - البته این قضیه مربوط به سابق است الان دیگر کمتر این مطالب وجود دارد گرچه بی‌هیچی نیست ولیکن خیلی کم شده است - آقا این مدرسه از اموال امام علیه‌السلام ساخته شده

باید مثلاً این نحوه از دروس در اینجا باشد و غیر از اینها مورد نظر نیست و افرادی که می‌آیند و این اموال را برای صرف در مصارف امام علیه‌السلام می‌آورند اینها مایلند بر اینکه این اموال در این گونه از علوم، در این گونه از درس‌ها، در این گونه از مسائل و مطالب و مبانی و عقائد صرف شود نه غیر اینها. این قضیه را به مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله علیه - گفته بودند و راجع به تدریس دروس فلسفه که در زمان سابق یک نوع تحجّر و تنگ‌نگری در این مسئله وجود داشت این گونه مطالب مطرح می‌شد. مرحوم علامه طباطبایی در پاسخ فرمودند: آن کسانی که این اموال را می‌آورند آیا آنها مجتهدند یا مقلّند؟ مجتهد که نیستند چون خود مجتهد می‌تواند آن مال را در هر موردی که صلاح می‌داند در همان مورد خرج کند. پس مقلّد هستند وقتی که مقلّد هستند آنها به چه دلیل یک همچنین اجازه‌ای را به خود می‌دهند تا اینکه به مجتهد خود و مرجع خود تعیین تکلیف کنند و او را ملزم کنند برای اینکه در یک همچنین موردی استفاده شود این مسئله صحیح نیست.

بنابراین واجب است شرعاً به شخصی که حقوق الهی تعلق می‌گیرد همگام با معیشت خود و با استدامه زندگی خود نسبت به اداء این حقوق الهی نهایت جدّیت را داشته باشد و آلا هر روزی که می‌گذرد مرتکب حرامی شده است و باید پاسخ‌گو باشد. اگر می‌تواند قرض کند باید برود قرض کند و بیاید و حقوقش را پردازد و کم‌کم پردازد. چطور اگر شخصی مبتلا به یک ناراحتی بشود مبتلا به یک عملی بشود، مبتلا به یک صدمه‌ای بشود، منزل [عیال] او خود او، اگر مریض بشود و مخارج او دو - سه میلیون برای بیمارستان و سایر مسائل طول بکشد و یا اینکه منزل او دچار صدمه بشود و برای اصلاح او فلان مبلغ را باید بگیرد، نمی‌رود قرض کند یا صبر می‌کند بمیرد؟! هان؟ می‌رود قرض می‌کند و آن مبلغ را می‌پردازد و کم‌کم آن مبلغ را به همان صاحبش ردّ می‌کند صبر نمی‌کند که بمیرد. قلبی را که

می گویند اگر عمل نکنی از کار می ایستد انسان صبر نمی کند یک مال باد آورده ای بیاید و بعد او را در این گونه امور صرف کند. فوراً می رود قرض می کند. انسان نسبت به ادای حقوق شرعی باید این گونه باشد. باید بروی قرض کند بیاید بپردازد بعد کم کم در طول مدت به آن شخص طلبکار بدهی خودش را می پردازد.

چرا ما آن کار را می کنیم و این کار را نمی کنیم؟ چون بدن را بر دینمان ترجیح می دهیم، زندگی جسم را بر زندگی روح ترجیح می دهیم. نسبت به آخرت با نسبت به دنیا تفاوت می گذاریم. درست آنچه را که امام مجتبی علیه السلام می فرمایند ما برای آخرت

کَانَكَ تَعِيشَ اَبَدًا

عمل می کنیم و برای دنیای خودمان، سلامتی خودمان، مسائلی را که می گذرد در دور و بر

خودمان

کَانَكَ تَمُوتُ غَدًا

مثل اینکه فردا داری می میری عمل می کنیم و این خلاف است. هم خلاف شرع است و هم خلاف دستور سلوک. ولی امام علیه السلام این کار را نمی کند. پیروان او باید متوجه این نکته باشند که نسبت به این قضیه اهتمام داشته باشند.

در زمان سابق می آمدند الآن هم هستند! آقایان ما نمی توانیم خودمان را گول بزنیم. ما در اینجا نیامدیم تا اینکه با بیان بعضی از مطالب و عدم بیان بعضی از مطالب مجلس را بگذرانیم. ما در اینجا نیامدیم تا روی بعضی از مسائل را پرده بپوشانیم و پرده از روی بعضی از مطالب باز کنیم! مسئله باید آنچه را که مورد نظر اولیاء دین و بزرگان دین هست و همان طوری که به صراحت بیان شده و صحبت شده به همان کیفیت باید بیان شود.

هم راجع به امام صادق علیه السلام این مسئله هست و هم راجع به امام سجّاد علیه السلام. یکی از اصحاب امام سجّاد علیه السلام در مدینه خدمت حضرت می رسد و از همسایه او که یکی از دوستان او بوده از عمّال آنها بوده می آید راجع به آن حضرت شکوه و گلایه می کند که فلان شخص خیلی حالش بد است. خیلی

اوضاعش بهم ریخته. اصلاً نمی‌داند چطور روز و شب را می‌گذرانند. اصلاً حال و هوا ندارد. یأس بر او چیره شده، زندگی او دیگر مختل شده. حضرت می‌فرمایند: چطور؟ این شخص در این گونه مسائل و اینها بود. کارهایی انجام داده، کسی که عامل حکومت باشد خیلی وظیفه سنگینی دارد! آن هم حکومت بنی‌امیه که اصل و اساسش بر فساد و غصب و ظلم و اجحاف بر مردم و بر ترجیح روابط بر ضوابط و غصب اموال مردم و گرفتن حقوق و از بین بردن تمام تعهدات و ارزش‌ها بر اساس تعلقات و تخیلات مادی و صرف پیشبرد حکومت بخواهد انجام بشود. خیلی مشکل است. رفتن در یک همچین حکومتی و او ایلاست! رفتن در یک همچین حکومتی عواقب موبقه دارد. شما رفتی در حکومت بنی‌امیه، در حکومت معاویه، در حکومت یزید، در حکومت بنی مروان در آنجا داری خدمت می‌کنی خراج می‌گیری، مالیات می‌گیری این را به زندان می‌اندازی، آن را اعدام می‌کنی، آن را چه می‌کنی، آن را چه می‌کنی. هان؟! خیال کردی این دنیا یک روزی سر نمی‌آید؟! این دنیا تمام نمی‌شود؟ وجدان خودت را هم می‌توانی سرکوب کنی؟

به امام سجاد علیه‌السلام عرض می‌کند که تمام زندگی او مختل شده و اصلاً دست از دنیا شسته و خود را جهنمی می‌داند. در منزل نشسته، دیگر رحمت پروردگار را بر خود مسدود می‌بیند و قلب خود را مستعد برای رحمت نمی‌بیند. حضرت می‌فرمایند: نه، این راه دارد. امام علیه‌السلام طیب است. امام علیه‌السلام طیب است، پزشک است، دستور می‌دهد. دستور امام علیه‌السلام حیات بخش است، نجات می‌دهد، از جهل بیرون می‌آورد، از گرفتاری‌های نفس بیرون می‌آورد، زنده می‌کند محیی است.

می‌فرمایید چکار کنم؟ چه می‌گویید چه می‌فرمایید؟ حضرت می‌فرمایند: برو به او بگو آن اموالی را که از مردم گرفته‌ای تمام آنها را باید برگردانی، هرچه را که

گرفته‌ای باید برگردانی، و آنهایی را که ممکن است به دست تو اعدام شده باشند دیه آنها را باید پیردازی اگر دیه را هم قبول نکردند دیه‌شان را بینداز در منزل و برو. تا اینکه رضایت همه افراد را جلب کنی. اگر این کار را کردی از این مسئولیت سنگین و از این وزر و وبالی که کمر تو را شکسته است و راه رحمت الهی را بر تو بسته است از این نجات پیدا می‌کنی از این می‌آیی بیرون.

آن شخص آمد به رفیقش مژده داد که رفتم در خدمت حضرت سجاد علیه‌السلام و احوال تو را به حضرت عرض کردم حضرت این طور دستور دادند - نظیر این قضیه برای امام صادق علیه‌السلام هم اتفاق افتاد با مختصر تفاوتی - شخص بالفور از جای خود برخاست. دستور امام است دیگر. او می‌داند دیگر تمام آنچه را که قبلاً بوده تمام شد. یزید رفت، معاویه رفت، عبدالملک مروان رفت، مروان رفت، اینها همه رفتند. آن کسی که باقی است امام سجاد علیه‌السلام است که باقی است. اگر آنها اصل بودند پس چرا دیگر ناراحتی؟ برو آن دنیا یقه آنها را بگیر. اگر آنها اصل بودند و آنها همه مسئله را داشتند چرا باید ناراحت باشی؟ پس معلوم است همه آنها حباب بود! همه آنها پُف‌های روی آب بود، همه آنها زَبَد بود کف‌های روی آب! دیدید در دریا موج می‌آید یک کف‌هایی، چند ثانیه صبر می‌کنید می‌بینید اثری از آن کف‌ها نیست. چه شد؟ همه اینها حباب است. تو خود را به آن حباب‌ها بسته بودی و به آن حباب‌ها دل خوش کرده بودی الآن حباب نیست. برو حباب را بدست بیاور!

آن کسی که هست و می‌ماند او امام سجاد علیه‌السلام است او می‌ماند. او امام صادق علیه‌السلام است که می‌ماند. اما حباب‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند و از بین می‌روند. آنکه باقی می‌ماند امام زمان علیه‌السلام است که همیشه باقی است. بقا او به بقاء اله است، بقاء امام زمان علیه‌السلام به بقاء خداست. من و شما همه

می‌رویم. هم ما می‌میریم هم شما می‌میرید خاطر جمع، می‌خواهید امضا کنم همه ما می‌میریم؟! نیاز به امضا ندارد روشن است دیگر. ان‌شاءالله با سعادت و با ولایت امام زمان علیه‌السلام بمیریم‌ها. آن مهم است. با محبت امام زمان علیه‌السلام انسان باید از این دنیا برود. آن وقت آن مردن مُردنی است که دیگر گریه ندارد. مردنی است که خنده دارد و خوشی دارد و کیف دارد و عیش دارد. به قول مرحوم آقا دهل دارد و با دهل و از این... آن وقتی که در بیمارستان بودند به ما فرمودند: وقتی که ما می‌میریم گریه نکنید، فلان نکنید چکار نکنید، این حرف‌ها چیست؟ با دهل و بزن و بکوب ما را ببرید! بعد فرمودند که فلانی ما خوشیم، ما خوشیم. شما نگاه کنید ببینید که ما چه وضعی داریم اگر دیدید که ما ناراحت و غمناک هستیم شما هم بزنید - این را من دارم می‌گویم، این را من اضافه می‌کنم - اگر دیدید ما داریم با ناراحتی و گریه و ضجه می‌رویم شما هم بزنید توی سرتان، اگر دیدید ما داریم با دهل و بزن و بکوب می‌رویم شما هم دیگر گریه نکنید. بله؟!!

این مسئله خیلی مهم است‌ها! که یک شخصی بیاید و حالش حال مستی و خوشی و عیش و روح و رضوان - همان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اوصاف متقین می‌فرماید آن‌طور باشد - یا اینکه یک کسی را می‌خواهند بکشند. مگر می‌آید آقا. طناب می‌آورند طناب را پاره می‌کند، زنجیر می‌آورند زنجیر را پاره می‌کند. زورش خیلی زیاد است. از ملائکه زورش بیشتر است. چرا؟ تعلقاتش بیشتر است. هر تعلقی که دارد یک زنجیریست به این کلفتی. زنجیری که با آن کشتی را می‌کشند چه زنجیر است؟ طناب که نیست. ولی نمی‌توانند او را بکشند. اینجاست که دیگر جناب عزرائیل می‌آید و چه بر سر او می‌آورد دیگر خدا می‌داند. می‌خواهد یکی یکی این را از این تعلقات بیرون بکشد، در نمی‌آید. تعلق به مال،

تعلق به ... نفس آمده سفت شده، نفس دیگر نمی تواند بگذرد، نفس آمده جمع کرده، نفس آمده تعلق پیدا کرده دیگر نمی تواند از این مسائل بگذرد.

مرحوم آقا می فرمودند: می آمدند سراغ ما و می گفتند که آقا این مقدار حقوق چقدر می شود؟ مثلاً این مقدار می شود. بعد شروع می کردند چانه زدن. آقا می شود این مقدار کم کنید؟ آقا می شود این مقدار ببخشید؟ ما پیش فلان آقا رفتیم ثلثش را به ما بخشید. ایشان می گفتند به من چه مربوط است او ببخشید! برو پیش همان. آقا فلان آقا نصف مال را می بخشد. فلان آقا ثلث مال را می بخشد. فلان آقا چطور می کند. از این چیزها هست ها. این مقدار را می بخشیم! این مقدار را حلال می کنیم! این مقدار را دست گردان می کنیم! نمی دانیم دست گردان از کی باب شده؟! این مقدار را فلان می کنیم! نخیر، مرحوم آقا می فرمودند: یکی از اینها آمده بود و به من این را گفت. من گفتم: آقای فلان من با شما همراهی می کنم در این دنیا و در آن دنیا تا دم در جهنم، دم در جهنم دیگر بنده عذرخواهی می کنم. جناب عالی باید تشریف ببرید. این را دیگر پزشک به من اجازه نداده که بنده وارد جهنم بشوم. جناب عالی مزاجتان مناسب هست آن دیگر در اختیار خود شماست. من تا دم در جهنم با شما می آیم. فلان آقا که فلان مال را بخشیده است شاید با شما هم تا جهنم هم تشریف بیاورند! چه اشکالی دارد؟ یک کسی می خواهد جایش گرم باشد، نرم باشد، گرم باشد. ولی ما نه، ما آن دنیا نمی خواهیم جایمان گرم باشد البته آن طور. جای معتدل، هان! مسئله این است آقا!

نسبت به مسائل باید کمال اهتمام را داشت. کسانی که می آیند و می خواهند آن حقوق را به نحوی بپردازند که در دراز مدت باشد باید بدانند به آن مقداری که این طول می کشد به همان مقدار مسائل بر این افزوده می شود. این طور نیست. بعضی ها خیال می کنند همین طور می آیند در یک مدت درازی این را بپردازند به همان

مقداری که چند سال پیش بوده، نخیر. به همان تورمی که بر مال تعلق می‌گیرد، به همان تورم باید پردازند.

مگر ما در این دنیا این کار را نمی‌کنیم؟ مگر الان این کار را نمی‌کنند؟ دیروز یکی از دوستان می‌گفت که در یک قضیه‌ای در یک امکانه، یک پولی را از یک شخصی می‌خواست حدود صد هزار تومان هم بود. این صد هزار تومان به یک مشکل می‌خورد و بعد از پانزده - بیست روز که دوباره مطالبه می‌کند هشت هزار و خرده‌ای هم برای آن صد هزار تومان اضافه می‌کنند می‌گویند پانزده روز دیر شده. درست شد؟ اینها این کار را می‌کنند. اما ما باید متوجه و مواظب باشیم که مسئله خیلی از این حرف‌ها مهم‌تر است. انسان باید نسبت به این مسائل نهایت دقت را داشته باشد که خود را از گرو این مطالب بیرون بیاورد.

بنابراین، می‌توان گفت اداء حقوق مانند اداء ضروری‌ترین مسائل زندگی بر عهده انسان، واجب است؛ یعنی اگر کسی از نظر شرعی اداء حقی به گردنش هست، از آن طرف می‌خواهد دختری را به ازدواج بدهد نمی‌تواند برای او جهیزیه بخرد، اول باید حق شرعی را پردازد بعد برود جهیزیه بخرد. کسی که حق شرعی بر ذمه‌اش است نمی‌تواند مسافرت برود، اول باید حق شرعی را پردازد، مگر به آن مقداری که مجتهد تشخیص بدهد که می‌تواند مهلت محدود طبق شرایط او و شرایط زندگی برای او تعیین کند و از این مهلت تجاوز، حرام است. به این مقدار محدود فقط می‌تواند آن هم با اجازه مجتهد نه سر خود. و اگر این مسئله نخواهد ادا بشود عواقب موبقه‌ای برای انسان بوجود می‌آورد.

الآن می‌خواستم یک مطلبی را از مرحوم آقا نقل کنم ولی بعد نقل می‌کنم. یکی از همین مسائل مسئله حج است. مسئله حج جزء حقوق الهی است. متأسفانه ما با این مسئله خیلی سست برخورد می‌کنیم. آن مقدار که در روایات نسبت به این مسئله

تأکید شده است در کمتر مسئله‌ای این تأکیدات آمده است. ما در هیچ کجا (روایتی) نداریم که اگر شخص این قضیه (حج) را ترک بکند بیایند به او بگویند در موقع احتضار تو بر دین پیغمبر از دنیا نرفتی، یا دین مسیحیت را قبول کن یا دین یهود را.^۱ این قدر این مسئله مهم است. برای کسی که واجب است که مکه برود و استطاعت دارد یک روز نباید به تأخیر بیندازد. یکی از اشتباهاتی که ما می‌کنیم این است که الآن برای حج در شرایط فعلی ثبت نام می‌کنند و طبق آن ثبت نام، چند سال دیگر می‌برند. اما برای کسی که می‌تواند به مکه برود ولو با صرف مبالغ بیشتر ولو صد میلیون بخواهد بپردازد، یک سال را نمی‌تواند به سال دیگر بیندازد همان سال باید مکه برود. جلوی مستطیع را گرفتن و او را از رفتن به مکه باز داشتن، شرعاً حرام است. باید مستطیع به مکه برود به هر مقداری هم که می‌خواهد خرج بکند باید مکه برود. حج واجب را باید انجام بدهد. ما خیال می‌کنیم مسئله حج مانند مسئله زکات و اینها می‌ماند، پول گیر آوردیم بپردازیم، گیر نیاوردیم نپردازیم.

یکی از اشتباهات بسیار مهمی که الآن در مسئله فقهی می‌شود این است که ما در مسئله استطاعت به مفهوم شرعی و به مصداق شرعی آن، آن طوری که باید و شاید نرسیده‌ایم. ... **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ** ... آل عمران، ۹۷ می‌دانید یعنی چه؟ تعهدی است که خداوند از مردم گرفته است بر هر کسی که مستطیع بشود که باید به مکه برود. حالا ما مستطیع را چه معنا می‌کنیم؟ می‌گوییم اگر یک پولی بدست آوردی با آورده، همه خرج‌هایت را کردی، زندگیت را به رفاه گذراندی، به هر مسائلی که خواستی رسیدی، هر گردشی که خواستی کردی، به آن

^۱ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲ الی ۳۷۵: یا عَلِيُّ! مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ، بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.

طرف دنیا رفتی، تمام مسائل را که برایت فراهم کردی، جهازیه همه دخترها را هم گرفتی، پول برای ازدواج همه پسرها هم فراهم کردی، برای آنها هم وسائل گرفتی، اگر یک چیزی آن ته قضیه زیاد ماند، آن هم تا موقع اشهر حجّ، شهر شوال، یک دری به تخته نخورد و این پول هم صرف نشد آن موقع حج واجب می شود! آقا این این طور نیست.

مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا در مسئله حج این است: کسی که بتواند ولو اینکه قرض کند برود. کی گفته که حتماً بایستی که پول داشت؟ کسی که می تواند قرض کند و بعد در طول سال قرض را کم کم بپردازد واجب است امسال مکه برود. این طور نیستش که یک پولی کنار باشد. در روایات استطاعت به حصول زاد و راحله اطلاق شده، کسی که توشه ای داشته باشد برای رفتن و راحله و مرکبی داشته باشد برای سوار شدن، این شخص مستطیع است. اما ما هیچ نداریم که آن زاد و راحله فعلیه و بالفعل باشد. کسی که می تواند تحصیل کند کسی که پول دارد، کسی که می تواند قرض کند و بعد در طول سال بپردازد ماهی پنجاه هزار تومان فرض کنید که بپردازد. هستند خیلی ها قرض می دهند. پول دارند نیاز ندارند، انسان قرض می کند از رفیقش قرض می کند. یا می تواند شرایط را به نحوی فراهم کند یک مقداری از آن اسراف، یک مقداری از آن زیاده روی ها، یک مقداری از آن مسافرت ها بزند و مکه برود. زیارت امام رضا علیه السلام مستحب است اما اگر این زیارت موجب بشود که انسان از مکه بماند نباید برود، باید مکه برود، مکه واجب است. خود امام علیه السلام می فرماید باید مکه بروی.

حالا من آنچه را که بعضی از بزرگان راجع به حج واجب فرموده اند را به شما نمی گویم این مقدار را فعلاً بالاجمال می گویم که مسئله حج آن قدر مهم است و آن قدر اهمیت دارد که اگر من به شما می گفتم چقدر این مسئله حج مهم است اگر

پیاده هم شده بود شما می رفتید. این اثر را دارد. آن وقت الآن ما در بعضی از موارد می شنویم فلان شخص، فلان آقا با فلان کذا مگه نرفته؟ چرا نرفته؟ ایشان مستطیع نبودند. کی می گوید مستطیع نبودند؟ این حرف‌ها چیست؟ مستطیع نبودند بروند! مستطیع بودند که فلان کار را بکنند، مستطیع بودند فلان ساختمان را بسازند، مستطیع بود فلان... بله؟ مستطیع نبودند؟ حرف‌ها چیست؟ کسی این مطلب را ادا می کند که به مفهوم شرع و به حاقّ دین پی نبرده و با آن حقائقی که در بطن احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی منطوی است دسترسی پیدا نکرده است و مسائل را صرفاً از دیدگاه ظاهر، آن هم ظاهری جامد و با نگرشی جمودانه با مطالب نگاه می کند آن وقت این نظر هم می دهد.

اما آن عارفی که نسبت به حقائق باطنی و آن ارزش‌ها و آن دُرّهای ثمینی که در لابه‌لای احکام الهی برای تربیت نفوس خداوند قرار داده اطلاع پیدا کرده و با وجدان خود و با قلب و ضمیر خود با این حقائق و واقعیات اشراف پیدا کرده و حقیقت این مسائل را با جان خود لمس کرده، او می داند که چه خسران و چه ضرری و چه زیانی متوجّه آن افرادی خواهد شد که با نگرشی بسیط و اجمالی و جمودانه به این مطالب نگاه می کنند و مسائل را سرسری می گیرند! آن عارفی که نسبت به حقائق باطنی اشراف و نسبت به احکام شرعی و ادلّه شرعی و مراجع و مستندات شرعی اشراف کامل داشته باشد، ذوجنبین، جنبه باطن و جنبه ظاهر را با هم، او می تواند پرده از این راز بردارد، او می تواند این مطلب را بیان کند، او می تواند.

مسئله حج خیلی مسئله مهم است، چطور اینکه فرض کنید اگر برای انسان یک مسئله‌ای پیش بیاید - همان‌طوری که در قضیه قبل عرض کردم - می تواند انجام بدهد. انسان می تواند قرض کند و بعد در طول مدّت بپردازد، اگر نمی تواند قرض

کند یک مطلب دیگری است آن تکلیف دیگری است. اما اگر می‌تواند از بعضی از مسائل بزند از بعضی از زیاده روی‌ها بزند، نسبت به بعضی از زندگی، حالا فرض بکنید که در زندگی ماهی دویست هزار تومان، سیصد هزار تومان خرجش نباشد ماهی صد هزار تومان خرج کند دویست هزار تومان را برای حجّش بگذارد چه اشکال دارد؟ چرا؟ مگر حتماً انسان باید تمام سه وعده غذای او به یک نحو خاص باشد؟ کجا گفتند؟ کی گفته؟ اتفاقاً خیلی هم ضرر هم دارد. اگر ما نسبت به کیفیت غذا که ان‌شاءالله بعداً در فصول آینده و جلسات آینده صحبت می‌کنیم در آنجا خواهیم دید که ما خیلی هم می‌توانیم خود را به نحو دیگری در بیاوریم، ما می‌توانیم خودمان را به کیفیت دیگری در بیاوریم.

امام حسن علیه‌السلام که بیست و پنج بار از مدینه به سفر مکه رفتند و بعضی از این سفرها را یا اغلبش را - من شک دارم - با پای پیاده رفتند^۱ درحالی‌که شتران و مرکب‌های راهوار در جلوی آن حضرت حرکت می‌کردند. امام حسن علیه‌السلام که نیامد زندگیش را تأمین کند کامل و عیال و تمام و همه چیز مرتّب، آن وقت بگویند حالا برویم مکه. نه، همان زندگی عادی که بود موقع حجّ می‌شد بفرمایید برویم. همین کیفیت زندگی عادی همین هم در آنجا. نه این‌طور نبوده. بزرگان که به مکه می‌رفتند که این‌طور نبوده. می‌رفتند حتماً فرض کنید که در فلان هتل و فلان فندق اسکان داده بشوند؟ نه، سابق که مکه این‌طور نبوده، مگر سابق مکه چند

تا اصلاً منزل داشته؟ همه در درون خیمه‌ها بودند. چطور در عرفات و در منی الآن حجّاج در خیمه‌ها هستند، تمام حجّاج در سنوات قبل یعنی در سنوات صدها سال پیش که هنوز این نحوه که فعلاً داریم ما مشاهده می‌کنیم این برج‌های طویل و این کذا. این مسائل که نبوده اینها کجا بودند؟ اینها خیمه داشتند زیر خیمه، بعد بلند می‌شدند می‌آمدند مسجد الحرام دوباره می‌رفتند زیر خیمه می‌خوابیدند. به این نحو بوده. یعنی همان‌طوری که در عرفات و در منی الآن حجّاج هستند حتی نه به این مقدار، خیمه‌هایی که کولر دارد و با آب فضای آن محوطه را تبرید کنند و امثال ذلک، نخیر. یک خیمه و چند تا طناب هم به زمین وصل می‌کردند و فرض کنید که سیدالشهداء علیه‌السلام زیر همین خیمه می‌گرفت می‌خوابید. امام صادق علیه‌السلام زیر همین خیمه می‌گرفت می‌خوابید. در مکه همین‌طور بود. یک خیمه همین. بعد هم بلند می‌شدند، این محل اسکان آنها بود هتل اینها این بود، اتاق اینها این بود. بعد

^۱ وسائل الشیعة، کتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، ج ۱۱، ص ۷۸، باب ۳۲، حدیث ۳؛ و بإسناده عن موسی بن القاسم، عن ابن ابي عمير، عن حماد، عن الحلبي، قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن فضل المشي؟ فقال: إنَّ الحسَنَ بنَ عليٍّ قاسمٌ رَبُّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى نَعَلًا وَ نَعَلًا، وَ ثَوْبًا وَ ثَوْبًا، وَ دِينَارًا وَ دِينَارًا، وَ حَجَّ عَشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا عَلَيَّ قَدَمِيهِ.

هم بلند می شدند می رفتند در مسجد الحرام زیارتشان را می کردند، طواف می کردند دوباره بر می گشتند
توی همین هتلشان می خوابیدند! مسئله مکه در سابق به این نحو بوده.

حالا ما آمده ایم برای خودمان مکه را جور دیگری فرض می کنیم. اولاً نسبت به حج آن طور
که باید و شاید اهتمام نداریم و حج را فریضه ای می دانیم مانند ... یعنی شرط استطاعت را نسبت به این
قضیه حتی صحبت است که اصلاً استطاعت شرط وجوب است یا شرط واجب؟ بعضی ها استطاعت را
اصلاً شرط واجب می دانند نه شرط وجوب. یعنی قضیه حج را مانند قضیه نماز نمی دانند که تا قبل از
اینکه زوال آفتاب بشود و خورشید وسط ظهر بیاید، نماز ظهر اصلاً واجب نیست. وقتی که خورشید
آمد و زوال محقق شد آن موقع نماز واجب می شود. آن وقت طهارت می شود شرط واجب نه شرط
وجوب، وضو می شود شرط واجب، یعنی الآن که

نماز واجب شد، برای نماز باید رفت تحصیل طهارت کرد، باید تحصیل وضو کرد. بعضی از افراد استطاعت را شرط واجب می دانستند اهل علم و دوستان می دانند که این قدر مسئله حج مهم است کاناً و جوب حج بر ذمه همه افراد مستقر است، افراد برای تحصیل این استطاعت باید اقدام کنند نه اینکه بگذارند استطاعت به منزل آنها وارد بشود، نه اینکه صبر کنند ببینند استطاعت می آید. نه، خود افراد باید به دنبال استطاعت بروند البته نه از هر راهی و به هر قسمی و به هر کیفی، نه، یک مقداری، کم کم انسان مال را کنار می گذارد یک اندوخته ای کم کم تحصیل می کند.

باید مسئله حج در ذهن به عنوان یک اداء دین جای بیفتد، استقرار پیدا بکند، آن وقت انسان بدنبال استطاعت حرکت کند؛ یعنی به دنبال تحصیل، کم کم یک مقدار کنار بگذارد تا اینکه بتواند توفیق پیدا کند. این حج آن وقت حجبی است که انسان به دنبال حضرت ابراهیم علیه السلام حرکت کرده. حضرت ابراهیم علیه السلام چطور می آمد حج انجام می داد؟ با هواپیمای دو طبقه صندلی کذا می رفت به حج؟! از فلسطین سیصد فرسخ سوار بر مرکب می شد، حضرت ابراهیم علیه السلام از آنجا آمد به مکه و خانه خدا را بنا نهاد، به این نحو بوده. افراد در زمان های سابق وقتی که حرکت می کردند برای حج، گاهی از اوقات شش ماه در راه بودند. حالا ما اگر هواپیما نباشد که آقا حج واجب نیست. با ماشین، مگر می شود آقا با ماشین رفت آقا خسته می شویم! سه روز، چهار روز، در راه مگر می شود رفت؟ لابد یک روز این هواپیما هم خسته کنند می شود پنج دقیقه و شش دقیقه بایستی که [رفت!] این نمی شود، مسئله چیز دیگر است. نتیجه اش این است که از این نعمت محروم می شویم و به این نعمت نمی رسیم و آن فعلیاتی که خداوند مترتب بر بروز استعدادهای ما کرده آن فعلیات برای ما پیدا نخواهد شد. آن حقائق برای ما متجلی نخواهد شد. این دو مطلبی بود که می خواستم خدمت رفقا تذکر بدهم.

اما به دنبال اصل قضیه خیال می‌کنم دیگر مسئله یک مقداری زیاد و سنگین شد. یک حکایت از مرحوم آقا نقل کنم و ان شاء الله تتمه مطالب که برگشتش به مطالب شخصی هست برای جلسه بعد. تعهد نسبت به مسائل، خصوصاً نسبت به مسائل مالی برای سالک یکی از محورهای اصلی حرکت اوست. سالکی که تعهد نداشته باشد سالک نیست، هیچ سالک نیست و عدم تعهد نسبت به این مسائل و کوتاهی نسبت به اینها کم‌کم موجب می‌شود که انسان در خودش سنگینی را احساس کند. آن حالتی را که سابق داشته آن حالت را دیگر ندارد. آقا نمی‌دانیم چرا مثل سابق ما حال نداریم؟ آقا نمی‌دانیم چرا کسل هستیم؟ آقا نمی‌دانیم چرا ما اینطوریم؟ آقا نمی‌دانیم چرا پیشرفت نداریم؟ آقا نمی‌دانیم چرا آن جور؟ چرا؟ بروید یک قدری فکر کنیم تا بدانیم. آقا نمی‌دانیم چرا نفس ما نسبت به مسائل...؟ سابق یک گذشت‌هایی داشتیم الآن آن‌طور نیستیم. باید ببینیم که علتش کجاست؟ اگر قبلاً ما نسبت به بعضی از مسائل توجه نداشتیم الآن عدم توجه به آن مسائل بسیار سخت‌تر و عواقب سلبی بیشتری را بوجود می‌آورد. الآن آمدیم و ما خود را در این راه می‌دانیم و درعین حال مخالفت می‌کنیم. سابق چیزی نمی‌دانستیم. سابق توجه نداشتیم و الآن با توجه، اثرات سلبی و اثرات منفی دارد. بعد کم‌کم کار به آنجایی می‌رسد که دیگر بین خود و بین واقع پوششی را احساس می‌کنیم. خود را بسته می‌بینیم.

مرحوم آقا رضوان الله علیه - این قضیه را دو سه بار برای ما نقل کردند - می‌فرمودند: یکی از بستگان ما در ایران که بود شاگرد بسیار زرنگی بود و وارد دانشگاه شد و رشته‌اش پزشکی بود و بعد به جراحی رسید. پدرش خیلی فرد مرفّه و متمکنی نبود، در همان زمان‌های سابق یک دکانی داشت در همین میدان اعدام طهران، دکان بقالی و برنج فروشی و قند و شکر و چایی همه جور چیزها، خود من

با مرحوم پدرم در سنین طفولیت چهار - پنج سالم بود گاه گاهی مرحوم پدر ما که می خواست صله رحمی کند و به این شخص که از بستگان نزدیک ایشان بود سری بزند ما را هم با خودش می برد. من چهار - پنج سالم بود و همان مرد هم با آن پیرمردی که حتی خیلی برایش مشکل بود خیلی به ما محبت می کرد. گاهی به ما نبات می داد گاهی از این آب نبات ها می داد. شکر پنیر یادم است آن زمان ها یک چیزهایی بود سفید و اینها به ما می داد. ما هم خیلی خوشمان می آمد هر دو سه هفته ای به پدر می گفتیم آقا جان نمی رویم دیدن بستگانان؟ ایشان هم ما را برمی داشتند و می بردند و آنجا این هم خیلی محبت می کرد. پیرمردی بود بسیار محترم، بسیار زاهد، عابد خیلی صحیح، صحیح العمل، بسیار صحیح العمل و بسیار صادق و محل اعتماد همه افراد. مرد عجیبی بود یعنی از نظر کار و اینها واقعاً آن طوری که مبنای شرع بود و مبنای اسلام بود عمل می کرد.

ما دیگر یک همچنین مسائلی را مگر به خواب ببینیم که به این نحو برگردد! البته زمان سابق خیلی از افراد این طور بودند الان عوض شده! الان دیگر برادر به برادر رحم نمی کند، پدر به پسر، پسر به پدر تا چه رسد به افراد دیگر، تمام مسائل دیگر مسائل مادی شده، همه نگرش ها دیگر همه نگرش های مادی شده و متأسفانه آن حقیقت دین که می بایست همیشه محکم و باعث الفت و وحدت باشد آن دیگر به طور کلی حالا اگر نگوییم به طور کلی ولی دیگر متأسفانه زمینه ای برای او کم باقی مانده. ایشان با این وضع و کیفیت کسب می کرد و این پسرش را که در دانشگاه رفته بود به ادامه تحصیل کمک می کرد و تا اینکه کم کم این پزشک می شود و جراح می شود و در همان موقع جراحی عمومی و در همان موقع می گویند که یک امور جالب و کارهای جالبی هم از خودش بروز و ظهور پیدا می کرد به طوری که تقریباً می شود

گفت داشت معروف می‌شد، مشهور می‌شد از نظر کار و عمل و سایر مسائل تخصصی خودش و فرد برجسته‌ای می‌نمود نسبت به آینده‌اش. تا اینکه این می‌رود در خارج و در امریکا و همین‌طور پدرش کمک می‌کند و به این کیفیتی که عرض کردم با دکان محقر و با آن وضعیت، پول در می‌آورد و خرج تحصیل او را در آنجا می‌کند تا یکی از بهترین و مجرب‌ترین پزشکان معروف آنجا می‌شود. ظاهراً در جراحی پلاستیک هم جزو نفر اول یا اشخاص نفر اول در آنجا شد. کم‌کم سرمایه‌ای بدست می‌آورد اموال زیادی، می‌گویند که خیلی دیگر اموال بدست آورده - الان هم من دیگر اطلاعی ندارم که آن شخص الان حیات دارد، فوت کرده یا نه. ظاهراً در یک سفری که در زمان شاه از امریکا آمده بود، مرحوم آقا را دیده بود و آن موقع ایشان در طهران بودند، هنوز مشهد مشرف نشده بودند، بعد دوباره [به امریکا] برگشتند - در آنجا زن خارجی می‌گیرد و البته اواخر عمر دیگر خیلی پشیمان بوده و خیلی احساس ندامت می‌کرده و زندگی خودش را برای دوستان و برادرانش که در اینجا هستند و هنوز در قید حیات هستند بر باد رفته نقل می‌کرده، اصلاً به‌طور کلی زندگی خودش را بر باد رفته می‌دانسته و خیلی اظهار تأسف. اتفاقاً با مرحوم آقا هم خیلی رفیق بوده در همان زمانی که ایشان در هنرستان می‌رفتند و دانشجو بودند خیلی با هم مأنوس بودند و خیلی با هم گرم و صمیمی بودند.

صحبت اینکه وقتی که آن در آنجا به یک مال و منال و مسائلی می‌رسد دیگر طبعاً این پدرش نمی‌توانسته کار کند و برای او مخارج بفرستد. دیگر زمین گیر شده بوده و آن هم دیگر نیاز نداشته و به‌طور کلی قضیه به یک شکل دیگری درآمد. پدر او زمین گیر و مریض می‌شود و نیاز به مداوا پیدا می‌کند و از آن طرف هم یک همچنین مکنتی را نداشته که این مخارج‌ها را بپردازد. جالب اینکه برادر او یک نامه‌ای برای او می‌نویسد و می‌گوید فلانی این پدر ما با یک همچنین وضعیتی تو را

به اینجا رساند و به این کیفیت، الآن این نیاز دارد، زندگی او منزلی که در آن دارد وضعیتش، تو می توانی یک کمی، کمی از بسیار که اصلاً هیچ حساب نمی آید، این یک قرانی، یک تومانی که فرض کنی که در جیب ما است. به این مقدار هم اگر کمک کنی تو می توانی در این مدت زندگی او را اصلاح کنی و مسائل او را اصلاح کنی.

می دانید در جواب ایشان چه فرمودند؟! فرمودند: شما خیال می کنید ما مجانی این پولها را بدست می آوریم؟ التفات می کنید؟ یعنی چقدر باید انسان به آن نهایت دنائت و رذالت و پستی و بهیمنیت برسد، فردی را که پدر او بوده و با آن قسم از درآمد و از کسب او را به اینجا رسانده، تا توانسته الآن به یک همچین موقعیت و شهرت جهانی تبدیل بشود اما ما می بینیم که این مسئله توغّل و تعلق و ارتباط با مادیات و عدم توجه به مبانی انسانی، عدم توجه، کم کم کم می آید اموال را روی هم جمع می کند، به هر مقدار که اموال جمع شد تعلق بدن نسبت به آنها بالا می رود.

توجه! این مسائلی را که ائمه علیهم السلام و بزرگان نقل می کنند اینها شوخی نیست ها! نفس یک همچین خصوصیتی دارد. اینکه دائماً مرحوم آقا می فرمودند باید مراقبه مراقبه یعنی این. نگذاری به اینجا برسد. نگذاریم این نفس به اینجا برسد. این نسبت به مسائل مادی است. نسبت به مسائل دیگر، نسبت به ریاسات، نسبت به سایر تعلّقات. در همه جا نفس در هر مرتبه ای که بخواهد و برود و تعلق پیدا بکند، کم کم، کم کم به یک جا می رسد که دیگر نمی تواند کنده بشود. دیگر در آنجا کنده می شود، اینجا همان جایست که آن زنجیرهای کذایی هم او را نمی تواند ببرد. آن وقت اینجا جناب حضرت عزرائیل می آید و می خواهد ببیند چطور می خواهد دیگر این را بکند؟! اینجا است که فریاد به آسمان می رود.

اینجا آنجایی است که مرحوم آقا نسبت به تصدی افراد به بعضی از مناصب این طور هشدار می‌دادند: قبل از اینکه انسان به یک منصبی برود، در تعلق خودش نسبت به یک منصب حال و هوای دیگری دارد. ممکن است حتی اول به او پیشنهاد بکنند قبول نکند. نه آقا ما قابل نیستیم، ما اهل دنیا نیستیم، ما چه نیستیم، اینها مال ما نیست. این فلان می‌آورد و راست هم می‌گوید ها. راست می‌گوید دروغ نمی‌گوید. چون هنوز وارد این جرگه نشده، وارد این موقعیت نشده. ولی وقتی که می‌رود، آن روز اول یک، یک میل، یک میل با روز قبل فرق کرد. روز دوم دو میل، روز سوم سه سانت. هی می‌رود بالا، هی تصاعدی این ضریب می‌رود بالا، روز چهارم یک متر، روز پنجم. یک شش ماه که می‌گذرد از زمین تا ثریا می‌بینید با آنچه که قبل بوده اختلاف دارد. اینجا دیگر نمی‌تواند بکند. می‌گویند خب آقا بفرمایید دیگر مگر شما نمی‌گفتید ما قبول نمی‌کنیم؟ چی آقا بفرمایید؟ بیخود که نمی‌شود بفرمایید. این چی چی بفرمایید؟ به همین راحتی بفرمایید، نمی‌شود. آقا شما خودت بودی آن روز اول، نوار را برایت می‌گذاریم آقا این نوار شما، این صحبت شما، مگر نگفتید ما قابل نیستیم خب الان هم قابل نیستی دیگر. آقا این حرفها چیست؟ ما اینجا آمدیم آبرو بدست آوردیم فلان داریم چکار کردیم.

اینجاست که مرحوم آقا می‌فرمایند: باید فردی متصدی شود که متصل به امام زمان علیه‌السلام باشد برای این قضیه است، که هر روز از آن ناحیه مدد بیاید، هر روز از آن ناحیه کمک بیاید، هر لحظه از آنها بر دل القا بشود و هر لحظه از جانب ولایت بیاید و نگذارد هی تعلق. از همان، سر همان یک میل نگه می‌دارد. مالک اشتر از طرف کی مأمور شد به حکومت؟ از طرف مولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام. آن کسی که آن را مأمور می‌کند علاوه بر اینکه یک دستورالعمل که دستور مالک اشتر هست و اینها را برایش می‌فرستد، علاوه بر او خودش هم هوا را دارد. تا یک خطوری ...

نیست متصل است، تا یک خطور خلافی می آید او می آید رد می کند. تا یک کاری می خواهد انجام بشود زمینه را درست می کند. اگر هم انجام بشود فوراً یک دستور می آید در آنجا خلاف کردی توبه کن برگرد. امیرالمؤمنین علیه السلام این جوری بود.

در حکومت امام زمان علیه السلام این جوری است. امام زمان علیه السلام که حکومت پیدا می کند، خیال می کنید که همین طوری است؟! تمام افرادی که از ناحیه حضرت بر امکنه زمین حکومت می کنند از ناحیه باطن با آن حضرت مرتبط هستند تمام آنها. تمام آنها زیر نظر حضرت هستند، تازه غیر از آن مراقبه ای که خودشان می کنند، غیر از آن توجه ای که هر لحظه دارند. مسئله این طوری ست. اگر مراقبه نداشته باشیم خدای نکرده ممکن است به مرحله تثبیت در ... دیگر خداوند می فرماید: **حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةً** ... البقرة، ۷ خداوند بر قلبها و چشمها و گوشهای اینها ختم کرده، مهر کرده. مهر کرده و دیگر قابل باز شدن نیست. معاذ الله و أعاذنا الله من هذه الورطه از این وادی خداوند ما را همیشه حفظ کند. نگذارد که ما به این مرتبه برسیم.

ان شاء الله امیدواریم همیشه در زیر سایه مقام ولایت، امور ما مورد رضای آن حضرت قرار

بگیرد.

اللهم صل على محمد و آل محمد